الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون
ارشاد الطالبین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین آمین ۔ اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی
آل ابراهیم انک حمید مجید ۔ اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وسلام علی آل یاسین و الحمد لله رب العالمین ۔
اللهم انی اسئلک ما سئلک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه وسلم واعوذ بک مما
استعاذ بک نبیک نبی الامی صلی الله علیه وسلم ۔ اللهم اشرح لی صدری ویسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی انت حسبی ونعم الوکیل نعم المولی
ونعم النصیر بعد حمد وصلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله پانی پتی موطناً عثمانی نسباً حنفی مذهباً
نقشبندی مجددی مشرباً میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضے ازانها منکر

بعضی میگویند که اولیا بودند لیکن درین زمانه ناپیدا نیست و بعضی در اولیا علم غیب
خیال میکنند و میدانند که اولیا هرچه خواهند همان میشود و هرچه نخواهند معدوم گردد و از قبور اولیا
باین خیال مرادات خود طلب میکنند. و چون در اولیاء الله و مقربان درگاه که زنده اند این
صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر میشوند و از قبول آنها محروم می مانند و بعضی از آنها بر دست
سفیهان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات
سکریه شان و کلماتیکه معنی ظاهری آن مراد نیست بر اولیاء الله انکار میکنند و تکفیر مینمایند
و بعضی از آنها کلمات سکریه را حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقاید حقه که از قرآن و
حدیث و اجماع امت ثابت است از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده
از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر
میکنند و بعضی از آنها اولیا را پرستش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت الله طواف
قبور شان مینمایند لهذا خواستیم که کتابی موجز نویسیم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط
و تفریط و تقصیر تحاشی نمایند درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسمی
ارشاد الطالبین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان
از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد
مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب
که ناقصان مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در اداب
ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** [illegible] رسیدن و رسانیدن بمراتب قرب الهی **مقام
اول** در اثبات ولایت و آنچه بدان ملحق است **فصل** در اثبات ولایت بدان ایدک الله
تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیحه موافق قرآن و حدیث
و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک
محرمات و مکروهات و مشتبهات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشند

در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول
کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمهٔ شهادت و نماز و زکوٰة و روزه
ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید
پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت و
آنکه نیک و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پیغمبر پرسید که احسان چیست فرمود آنکه عبادت
کنی خدا را بوجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پیغمبر از قیامت پرسید
فرمود که از تو زیاده نمیدانم پیغمبر علامات قیامت پرسید و از آن نشان واد پیغمبر فرمود که
جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوای عقائد و اعمال کمالی
دیگر است مسمی باحسان آنرا ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مشغول شود که در اصطلاح
فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می باشد و بغیر او متوجه
نمی شود درین حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادةً محال است لیکن صوفی را درین
حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش از ین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال میدارد۔
و رسول کریم ازین حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند و دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم که در بدن انسان پاره گوشت است که اگر او صلح شود تمام بدن صالح شود و اگر
فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن
باشد آنرا صوفیه فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود نفس در همسایگی او متاثر
شود از آمارگی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار
شرع شود اگر کسی گوید که صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح
قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب
اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالبا بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعهٔ ایمان و اعمال
را صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع

معتقد است بر افضلیت صحابه بر غیر شان و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند
و با این همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در راه خدا خرج کند برابر نیم صاع جو که صحابه
در راه خدا خرج کرده باشند نمی توانند شد پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیاء امت
این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت ایشان از باطن پیغمبر مستنیر شدند و تفاوت
میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی است
باطنی که در آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی
میفرماید هر که من یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز نزدیکی جویم و هر که من یک گز نزدیکی
جوید من بوی یکباع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه من نزدیکی میجوید بعبادات
نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی و قدرت او
من می شوم — دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان بر کذب عقل محال میداند
و آن جماعتی تقسیمی است که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم تقسیمی است که تهمت کذب
بر وی روا نباشد بزبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که ما را بسبب صحبت مشایخ که سلسله
صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقاید
حقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند و از بحالت که حاصل شد محبت با خدا و
دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده
و اینحالت کالبدیه کمال است موجب کمالات است دلیل پنجم خرق عادات است
این دلیل ضعیف است مگر اینکه با انضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال ولایت دال بود
والله تعالی اعلم

فصل دوم

بتحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی
حق تعالی را با بندگان قرب است کما قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید یا تو
نزدیکم بسوی بنده از رگ گردن و هو معکم اینما کنتم حق تعالی با شماست هر جا که هستید

بران دلالت دارد و قرب است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته یعنی بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بران دلالت میکند این قرب ثانی معبر است بولایت و اول مراتب این قرب بنفس ایمان حاصل میشود قال الله تعالی والله ولی المؤمنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن نهایه ایمان آنست که بولایت خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته و انرا مقامات و مدارج بینهایت است چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت درمیان خالق و خلق است نیز بیچون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در صفات و کذا این قرب بعقل و حس مدرک نمیشود و اگر مدرک میشود مدرک میشود بعلمی مذهب مناسب علم حضوری و ثابت است این هر دو قرب بادله قطعیه که ایمان بدان واجب است ـ چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت و بی مقابله رائی و مرئی از نصوص قطعیه ثابت است نه بعقل سوال ولایت عبارت است از نسبتی بی کیف که بنده راست با خدا آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف است بر تمهید دو مقدمه مقدمه اول آنکه کشف و رویا هر دو عبارت اند از انکه صورت مثال در آینه خیال مرتسم میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آینه خیال مصفا باشد کشف و رویا صالح و صادق بود لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی است لانهم معصوم از خطا و خیالات ایشان مصفا تر و باطن ایشان پاکیزه تر است و رویا اولیا غالبا صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بیواسطه یا بواسطه و باتباع شریعت صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند ـ مقدمه دوم

میفرماید بیت آن خیالاتیکه دام اولیاست ۞ عکس مهرویان بستان خداست
یعنی چون در بواطن شان آئینه فرعی است یعنی ذاتی نیست بسبب متابعت کمثیل حاصل
شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر شود و آئینه خیال مکدر گردد پس در کشف ورو
واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبه یا تجاوز از حد اعتدال یا بالعکس
واختلاط عوام میشود و در دنیای عوام غالباً کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمه
آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال است اگرچه ذات وصفات الهی را مثال
نیست مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و آن در ذات
وصفات الهی محال است بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی
مثال نور خود فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند
نور چراغ در چراغدان است تا آخر اوصاف و در حدیث خدا تعالی را مثال فرموده سها
نبی دارا وجعل فیها مادبة الحدیث ولهذا حق تعالی را در خواب دیدن جائز است
چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای خطر الصورت گاوهای لاغر و سالهای
ارزانی را بصورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده
که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند بر هر یک از آنها پیرهن است بعضی
را تا پستان و بعضی را فروتر از آن و عمر رضی الله عنه بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل
آن پرسیدند فرمود مراد از پیرهن علم است از این احادیث و آیات معلوم شد که چیزیکه بی مثل
باشد و مادی نبود بخواب دیدن آن ممکن است و بنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه
دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا بولایت تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت
قرب جسمانی متمثل میشود و هر قدمیکه در آن قرب ترقی حاصل میشود بنظر کشفی می بینند که
گویا سیر میکنیم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او و بنا بر همین صورت مثالی
آن نسبت را بقرب او تعالی و آن ترقی را بسیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله

گفته میشود والله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فنا رجوع نیست هرگز رجوع
کرده است بعض از فنا کرده فقیر برین مسئله استدلال میکند بقوله تعالی وما کان الله
لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف الرحیم یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع میکند او سبحانه
بمردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله علیه وسلم که حق تعالی باز می ستاند از بندگان
لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی
را هم قبض نخواهد کرد و مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا رذائل نفس از حسد
وحقد و کبر و ریا و سمعه و غیره بکلی زائل نشود کمال تقوی حاصل نمیشود و این سقوط فنای
نفس است و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در
دل او اصلا گنجایش نداشته باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این هم مربوط
است بفنا قلب که آنرا رسول کریم باصلاح قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من
والده وولده والناس اجمعین یعنی ایمان کامل نه شود تا که رسول الله صلی الله علیه
وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم متفق علیه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله
احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن یکره ان یعود فی الکفر
بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی سه کس حلاوت ایمان
می یابد کسیکه خدا و رسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشند و کسیکه دوست ندارد کسی را
مگر برای خدا و کسیکه رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند
و عبادت میکنند بترس دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروه تر دانند یعنی عبادت خدا کند محض
بنا بر محبت او نه بترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصریه در دستی آب گرفت و در دستی
آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم

معنی نفی حب

حکایت رابعه

تا مردم بترس دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا و حق تعالی میفرماید ان اکرمکم عند الله
اتقاکم یعنی بزرگ تر شما کسی است که متقی تر باشد و اجماع امت است که صحابه کرام
اکرم خلق و اتقی اند و این از آنست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم از همه اسبق
در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال الله تعالی والسابقون
السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند بسوی خدا
اینها جماعه مقربان اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زاید باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر
جو از صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن
آنست که عالم تمامه ظل است مر دائره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد ان شاء الله
تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی بدائره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قربی
که دائره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای
ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این
صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آنقدر تفاوت در عبادت ولی و
غیر ولی خواهد بود صوفی در ترقی است دایما و من استوی یوماه فهو مغبون پس در هر وقت
حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید
بیت سیر زاهد هر شبی یک روزه راه ؛ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ؛ و عجبت
درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را
از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته شد و دیگر دوم از آنها بعد هفته یا مانند آن مرد پس
مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کردند

یعنی سیر عارف یک شب
یعنی ... سیر ...
منزل یک ماه ...

گفتیم دعا کردیم برای او وانکه حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهائی که بعد او کرده کجا خواهند رفت هر آئینه درمیان این هر دو صحابی تفاوت زیاده است از آنکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابوداود و نسائی و سر همان است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قریب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه رو دارد مسئله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پایین تر اند از آن از این راز عایشه رضی الله تعالی عنها روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان شده بودند رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد کسی که حسنات او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشد فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر این بود دقیقه با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات ترتیب منزلت بتقسیم تفاوت آمد مثل و در شخصی کم تر صفات رسید با وجود دیگری در دائره ظلال آنجا رسید نقطه باید تفصیل در خوارق عادات خرق عادات بر چند قسم است یکی از آن جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غایب باشد بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی یا مستقبل بر وی هویدا گردد بیهقی از ابن عمر رضی روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساخت مردی را برایشان که ساریه نام داشت روزی عمر رضی خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر یکی بجنابه تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود از این قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشفی بیند دیگر از آنجمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام یا لفظ

همه ازین قبیل است و فرق درمیان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد
و یقین می آرد و از وسوسه قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسک
وان افتاك المفتون یعنی فتوی بپرس از دل خود اگرچه فتوی دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علمای ظاهر

تفرقت بین الهام و وسوسه

فتوی بر حلال بودن چیزی دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام بالطبع
نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما اعتبار اباحت گویند این را بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن
روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از دانش
مومن کامل بدرستیکه آدمی بیند بنور خدا تعالی که در دل اوست این حدیث را ترمذی از ابی سعید
و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده و دیگر از انجمله تاثیر است و این بر دو گونه است
یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید و او را جذب کند بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد
که حق تعالی موافق دعای او و اراده او ظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم
میرفت رزق نزد او از غیب می یافت الی آخره همین قبیل است اینهمه از اقسام خرق عادات
از اصحاب و اولیا امت مرویست **مسئله** کشف اولیا و الهام شان موجب علم ظنی
است و اگر کشف دو کس با هم متفق شود ظن غالب شود ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از
عبدالله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان
برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی
گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خوانیم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر
اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که
این خواب حق است انشاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس بلال را بیاموختم
پس عمر رضه آمد و گفت یا رسول الله من هم اینچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل

حکم کشف

کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح
نباشد بیهقی از عائشه رضه روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالعهد

وفات غسل دادند با نکه گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم درین باب
اختلاف کردند حق تعالی بر ایشان خواب انداخت همه شان به یک بار رفتند در خواب آوازی
شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهید پس همه شان برخاستند پس غسل دادند در پیراهن او و بالای
قمیص می مالیدند [illegible] مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث احاد یا مخالف قیاسی باشد
که جامع باشد مثل [illegible] قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد که خطا در کشف
و این مسئله مجمع علیه است درمیان سلف و خلف چرا که قول رسول صلی الله علیه و آله وسلم حجت قطعی
است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بسیار واقع
میشود و وقتیکه درمیان دو کشف اختلاف واقع میشود پس هر کدام که شرع موید او باشد اولی است
بقبول و اگر شرع ازان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او
مقبول است چرا که صوفی دائما در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است به سوی
حق تعالی و اکمل است [illegible] اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی
از کشف صاحب سکر چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان
باشند پس یک کشف او که هیچ مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادرا
کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی را که نادرا مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است
از کشف کسیکه غالبا مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست
که منزلت او اقرب است بجناب الهی [illegible] قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند
ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک کس منکشف
شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف اقوی
بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم حکم کشف است علو مرتبه کشفهای مجدد الف ثانی
رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از ایشان هیچ [illegible] و کاری مخالف شرع نیفتاده بلکه شریعت
را شرع موید است [illegible] که بعضی چنان است که شرع ازان ساکت است و مرتبه او [illegible]

مثل مرتبه اولی العزم است در انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و اینهمه امور بسبیله
در کلام او بنظر انصاف ببیند مخفی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن
کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است
جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه وآله وسلم از شرع ثابت
است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت شده بکشف
و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان ای سعدک الله تعالی که خرق عادات
از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان، هرگاه و خرق عادات
از ایشان ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرق عادات مروی
نیست حال آنکه اولی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که تفضیل بعضی اولیا
بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارت است از کثرت ثواب و خوارق از حظوظ است مناط ثواب
کثرت عبادت و قرب الهی ولهذا محدثین کرامات اصحاب را و مناقب ذکر کرده اند بلکه کرامات را باب
علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم می باشد همچنین مجدد رحمة الله علیه
فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر را از خوارق نمیدهد و آنها افضل می شود
از صاحب خوارق و خرق عادات کشف است و در مرتبه از ذکر قلب و تجویدی شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیا
و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور و احوال اشیا که غائب از نظر است هرگاه که
اکثر خلائق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع دلهای شان بیشتر مائل است بسوی کشف احوال
نهانیان و این را بسیار عمده می دانند آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و میگویند که اگر
اینها از اهل الله شدی بودند از احوال غیب خبردار بایستی چون از مقدار خبر ندارند پس هیچ خواهند بود
همچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این [illegible] را این خیالات [illegible]
دوستان خدا [illegible] اند [illegible] که حق تعالی در بارهٔ [illegible] خبر داده [illegible]

مشغول میکند ؎ من نمانم فاطلات فاطلات ❊ شعر میگویم بِه از آب حیات ❊ قافیه اندیشم و دلدار من ❊ گویدم مندیش جز دیدار من ❊ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه از پیر خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است که بعضی اولیا که از انها کرامات بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرور است ولایت نسبتی است با خدا کسی از ان مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا ما الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد مرگ ثمره آن خواهند دید احتیاج بخوارق مر انبیا است که برای دعوت خلق الله ضرور است که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند و آ دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پستر ایشان را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که اوقات خود بیاد الهی معمور کن تا که ذکر الهی مشغول شود و ضمیر خدا در دل حضور بخشد و درین دعوت احتیاج کرامت نیست جواب دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ در ذات خود و تغیر احوال خود می بیند که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته زنده کردن مرده نزد عوام عمده کار است و زنده نمودن روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام در کار نیست **فائده** بدانکه علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ یعنی نیستند اولیای خدا مگر متقیان و باطن او چنین باشد که هرگاهی کسی در صحبت او نشیند دل خود را مایل بیند بخدا تعالی و متوجه بسوی او یابد بغیر او و امام نووی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه است اولیاء الله چیست فرمود آنکه از دیدن انها خدا یاد آید و ابن ماجه هم بچنین روایت کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیای من از بندگان

آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن این و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافتن راهم
فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع این دریافت است هیهات هر کار روی به بهبود نکند
و بیان روی نمی سود نبود. این مراتب تاثیراتی است که در هر دل میباشد و اگر در باطن او تاثیر
قوی باشد بقسمی که جذب کند مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را اکمل گویند
چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضی اولیا در کمال خود تفوق دارند در
تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوانند رسانید
والکل من فضل الله تعالی **مقام دوم** در آداب مریدان طالب طریقت سعی
کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته یعنی ای مسلمانان بپرهیزید از نامرضیات خدا کمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن
چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عقاید و اخلاق بکمال تقوی و امر برای وجوب میباشد
و کمال تقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه ذکر کرده شد در اول این رساله و حقیقت کبر و ریا
و سمعه و عجب است و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زائل نشود
کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آنست
و منوط است بصلاح جسد که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آنرا صوفیه فنای قلب
گویند و ولایت عبارت از فنای نفس است صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت گام است
یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که
عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان
واجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد قال الله
تعالی واعبدوا الله مخلصا له الدین و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد
پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده لیکن چون حصول ولایت امر است وهبی مقدور نیست
و تکلیف بقدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرموده فاتقوا الله ما استطعتم یعنی بپرهیزید

ازنا مرضیات خدا هر قدر که تواند پس حکم کرده میشود بدان که بذل یعنی کوشش کردن و تتابع و در
تحصیل آن واجب است و دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی است چنانچه سعدی گفته
بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا
همچنان باقی * همچنین تقوی هم مراتب غیر متناهی دارد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم
ان اعلمکم واتقیکم بالله انا هر قدر که در مراتب قرب الهی ترقی میکند خوف و خشیت
بروی غالب میشود و متقی تر میشود ان اکرمکم عند الله اتقیکم و چون تقوی سبب رسیدن است
آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دائما واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرایض
آمده قال الله تعالی وقل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد که الهی علم من زیاده کن و قناعت
از مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه
سر بسته باشد **رباعی** در راه خدا دو چیز ادب باید بود * تا جان باقی است و طلب باید بود *
دریا دریا اگر بکامت ریزند * کم باید کرد و خشک لب باید بود * مولوی روم میفرماید
بیت ای برادر بی نهایت درگهی است * هرچه بروی می رسی بروی مایست
حضرت خواجه باقی بالله میفرماید **بیت** هرجا که نشیح تو بنهم * دار العطش و تشنه
کامم * حضرت موسی علیه السلام فرمود لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا
یعنی همیشه باشم در سفر تا که برسم جائیکه دریای شور و شیرین جمع می شوند که آن مکان حضرت
خضر بتعلیم الهی معلوم شده بود و چون موسی علیه السلام با خضر ملاقی شد گفت هل اتبعک
علی ان تعلمن مما علمت رشدا گفت که آیا متابعت کنم من ترا برای آنکه بیاموزی مرا
آنچه خدا ترا علم داده است **مسئله** چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمده پس تلاش
پیر کامل مکمل هم از ضروریات گشته که حصول مقصود بتوسل پیر کامل مکمل پس قلیل است و بسیار
نادر مولوی روم میفرماید **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر * دامن آن نفس کش
محکم بگیر * و طریق تلاش پیر کامل مکمل آنست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشد و بسی

از انہا استغفار و عیب جوئی نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار و اول ملاحظہ استقامت
شرع کند ہر کرا بر شرع مستقیم نہ بیند ہرگز بوی بیعت نکند اگرچہ خرق عادات بروی
او ظاہر باشد کہ احتمال نفع استخاره درست و احتمال ضرر قوی حقتعالی میفرماید وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ
آثِمًا أَوْ كَفُورًا یعنی و فرمانبرداری مکن گنہگار و کافر را حقتعالی اول منع از اطاعت گنہگار کرد
پستر از اطاعت کافر بسبب بودن بعید ظہور بطلان صحبت او مسلمانان لیکن ضرر خواہد شد کہ صحبت آثم
مضر خواہد حقتعالی میفرماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا
یعنی فرمانبرداری مکن کسی را کہ دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد او خواہش خود را
و ہست کار او بیرون از اندازه شرع و اتباع ہوا عطف تفسیر است و تبعیت ہوا دلیل است
بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب کہ رسول خدا فرموده
إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ پس کسیکہ مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند
برای نفس خود نہ آنکہ بنظر کمالات پدر و جد خود ہر یہ گیرد چنانچہ رسم پیرزادگان است پس
دعوی او صحیح است لیکن بر دعوی او بینہ و برہان میباید ظہور خرق عادات کہ مقرون باتباع
شرع و استقامت باشد برہان بر ولایت او تواند شد لیکن قوی برہان آنست کہ [illegible]
ثابت شده کہ در صحبت او و دیدن او خدا یاد آید و دل از ما سوا سرد شود لیکن بر عوام الناس
و اعتبار دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر است پس باید کہ در مریدان او کسی را
کہ عالم و عادل و عاقل بیدار و سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد حق تعالی میفرماید
فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اہل علم اگر شما را علم نباشد
و رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ یعنی نیست شفا جاہل از مرض
جہل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شہادت دہد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد نہ تابع
طلب جاه یا مال غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد کہ سہو خطا و حمق ہم نباشد
او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس اینچنین شہادت دہند زیاده تر غلبہ ظن بہم رسیده باشد

اگر کثرت روایات بحد تواتر رسد پس قطع بهم رسد لیکن غلبه ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردی
متقی مستقیم الاحوال کافی است چرا که وصحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچه
متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد
والا جای دیگر تلاش کند **مسئله** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد بماند و در صحبت
او تاثیر نیافت واجب است بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید ورنه مقصود و معبود وی
شیخ باشد نه خدا تعالی و این شرک است حضرت عزیزان رحمة الله علیه که شیخ پیر طریقه نقشبندیه
میفرمایند **رباعی** با هر که نشستی ونشد جمع دلت ٭ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ٭ زنهار
ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ٭ لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد
چه محتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد
و از این جهان رحلت فرمود و مرید بدرجه کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ
دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فرموده که صحابه کرام بعد رسول
کریم صلی الله علیه وسلم بیعت ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود از این بیعت
فقط امور دنیا نبود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست
پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را
بدرجه کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه
از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر اصحاب باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه
فیض مرده مثل زنده باشد که در مفیض و مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات
مفقود آری بعد فنا و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر
که در حیات باشد والله تعالی اعلم **مسئله** اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت
وی در خود بیند واجب است بروی که صحبت او را غنیمت داند و دامن دولت او محکم گیرد
و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الهی رسوخ و محبت او درخواست کند و در اتثال

[illegible] شیخ

[illegible] ۱۲

امر وانتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دایما در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد
که از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث
ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات **مسئله** تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع
ترقیات است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ای
مسلمانان آواز بلند نکنید به آواز نبی و سخن بلند نگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما
درمیان خود تا نترسید از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ
نائب پیغمبر است پس همان ادب جناب او مرعی دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای آنکه پیغمبر
موصل است بخدا و محبت او موجب است محبت خدا را و محبت او موجب است محبت خدای تعالی
را همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است بخدای تعالی و محبت او **مسئله**
بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشائخ تفضیل دهد و بعضی
گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة وفوق کل ذی علم علیم فقیر میگوید که تفضیل
بر دو نوع است یکی باختیار و درین صورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع
داند این صحیح است دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون
محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او
معذور است بسبب سکر و سوای این دو تاویل این سخن معنی ندارد **مسئله** مرید را بر شیخ
اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض است و دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است
علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت بر آنکه هیچ عمل کنم بران
اعتراض نکنی حیث قال انک لن تستطیع معی صبرا وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا
حتی احدث لک منه ذکرا یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت
و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری گفت موسی ان شاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت

تقصیر در آداب شیخ حرام است

پس خضر علیه السلام گفت پس سوال کمی از کرده من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از آن اعتراض
موسی علیه السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی و بینک موسی علیه السلام اعتراض
بر خضر علیه السلام بنابر ظاهر شرع کرد و از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت این جدائی
میان من و میان تو **فائده** کلام هذا آنست که شیخ صاحب استقامت و تقوی است
اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد در آنصورت بر شیخ اعتراض نکند
بلکه تاویل کند اگر فعل باشد بر عذر مجهول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
و اگر البته معصیت باشد تاهم آن ولی را انکار نکند گو که فعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب
قد یزنی یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود ماعز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی هم بتقدیر زنا واقع شده او را حق تعالی بتوبه توفیق داد که خود را رجم کنانید
و اگر شخصی است که شعار او فسق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او
ضرور نیست **مسئله** چنانچه تفریط و تقصیر در ادب مشائخ حرام است افراط آنهم
بد است که تفریط لازم آید در جناب الهی نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند
پسر خدا گفتند از و تفریط در ادب حق تعالی لازم آمد و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله
عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی بسوی وی می آمده
و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در ادب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفاء ثلاثه
لازم آمده **مسئله** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف
یا الهام آنها را علم دهند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم
من شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم
و قال الله تعالی و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی انبیاء و ملائکه احاطه نمیکنند
چیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعا

رفضل الله حق تعالی در حق آنها فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم واجماع منعقد شده بانکه الصحابة
کلهم عدول عبد الله بن مبارک از تابعین است میگوید الغبار الذی دخل انف فرس
معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی **مسئله** قبور اولیا بلند کردن و گنبد
بر آن ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت است بعضی ازان حرام است
و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر شمع افروزان نزد قبر و سجده کنندگان لعنت
گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید در مسجد سجده میکنند و روز عید برای جمع روزی در سال
مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه را برابر کنند و هر جا که تصویر
بینید او را محو کند **مسئله** سنت آنست که بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین
والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله لنا ولکم العافیة —
مسئله در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اولیاء کرام مستحب است که طهارت کامله
باشد و مشتمل درود بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد و عمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر
ازان بخلوص نیت لله کرده باشد ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و خشوع و تضرع باشد
و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی
کرده بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند و در خواندن قرآن نزد قبور اختلاف است
لیکن صحیح آنست که جائز است **مقاله سوم در آداب کاملان و مرشدان** **فصل**
کاملان را هم طلب مزید لازم است قناعت در طلب قرب خدا تعالی هیچگاه نشاید از جناب
الهی سوال کنند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رب زدنی علما یعنی ای
پروردگار زیاده کن مرا علم و در مجاهده قصور و فتور نکنند که تا جان باشد مجاهده باقیست
حق تعالی میفرماید واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار
خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قیام لیل میکرد تا که هر دو پای مبارک او

ورهم میکرد مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا و گناهان ترا اولین و آخرین مراد از گناه ترک اولی است فرمود
افلا اکون عبداً شکوراً یعنی آیا نباشم من بنده کمال شکر کننده مسئله
کامل اگر کسی کامل تر از خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از
فضیلتی بیند باید که آنهم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر کرد رسول الله صلی الله علیه
وسلم امت را درود آموخت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچه رحمت فرستادی برابراهیم
و آل او حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که مبدء تعین محمد صلی الله علیه وآله وسلم محبوبیت
صرفه است و مبدء تعین ابراهیم علیه السلام خلت که زینه پایه تعین محدیست صاحب ولایت
محمدی را ولایت ابراهیمی ضرور است که زینه پایه وے است لیکن چون محبوبیت صرفه
میخواهد که محبوب بر زینه پایه توقف ننماید و در مقام خلت هم فضیلتی عظیم است گو که زینه پایه
از محبوبیت صرفه است رب العالمین خواست که تفضیل بمقام خلت هم بعضے پیروان محمد
واتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی
یده ملک لمولاه یعنی غلام وانچه در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد
هزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت تبعیت
آنسرور علیه السلام بایت سرفراز کرده تا انهان بین سخن آنحضرت اعتراض میکنند حیف است
گر نه بیند بروز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره روایت میکنند که فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم کلمة الحکمة ضالة المومن فحیث وجدها فهو احق بها یعنی سخن دین گم کرده مسلمان
است هر جا که یابد پیش از پیش بگرفتن آن مسلمان بیار کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را باید که بمردم
عرض کنند تا مردم از انها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک نداشند - رسول خدا فرمود
لایزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی همیشه باشند

از امت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند اگر کسی
مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیا است و اولیا به نیابت
انبیا این کار میکنند این منصب عظمی است با بلای انکار سفیهان ترک نه نهد حق تعالی بسفیر باید
فان کذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاؤا بالبينات والزبر والكتاب المنير یعنی اگر
تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسولان پیش از تو حالانکه آورده
بودند شواهد النبوت معجزات کتاب های روشنی بخش حدیث فضل العالم على العابد كفضلي
على ادناكم ان الله وملائكته واهل السماوات والارض حتى النملة في جحرها وحتى
الحوت في الماء ليصلون على معلم الناس الخير رواه الترمذي عن ابي امامة الباهلي
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اهل آسمان
و زمین تا مور چه و ماهی بر آموزنده خیر درود میفرستند مسئله هر که دعوی ولایت و ارشاد و بیعت
کند برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه شیطان است مثل مسیلمه کذاب ومن اظلم
ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله
و نیست ظالم تر از کسی که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد
یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز میدارد و نعوذ
بالله منها مسئله اولیا را جائز است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق انها شده
و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانچه قصاید غوث الثقلین
و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان مملو است چرا که حق تعالی میفرماید
واما بنعمة ربك فحدث یعنی بنعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی الله علیه وسلم
فرموده ان الحديث بالنعمة شكر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت است و بیهقی زیاده
کرده وتركه كفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و
ابن جریر در تفسیر از ابی بشر غفاری روایت کرده که مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت آنست

که تو را اظهار شاید چرا که حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد
هر آئینه عذاب من شدید است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس
و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب رض بر منبر بر آمد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَیَّرَنِیْ
لَيْسَ فَوْقِيْ أَحَدٌ یعنی حمد مر خدا را است که مرا چنان کرد که کسی بالا تر از من نیست پس از منبر
فرود آمد مردم از وجه این سخن پرسیدند گفت بگفته ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از تمیم
روایت کرد که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم و از تفسیر
اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عملے صالح کند خبر دهد از آن مردم خانه
خود را درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی
از تزکیه نفس خود و تفاخر منع فرموده و گفت فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ یعنی نفس خود را بپاکی یاد مکنید
جواب داده شود که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن در حقیقت متغایر اند
اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس است و تکبر است
مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی کند و خود را فی نفسه مفلس شمرد و اتصاف خود بوجه عاریت
بحول و قوت الهی بآن کمالات داند و البته شکر الهی بجا آرد آنرا اظهار نعمت گویند این معنی هر چند
در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ
حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح اولیاء الله که از رذائل نفس پاک اند مقصود شان نیست
مگر اظهار نعمت لیکن این امر اگر از نقبا بظهور آید اعتراض نمود نشاید که حسن ظن مامور به است
لیکن مرید را باید که از تزکیه نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه
متهم دارد و چون بمرتبه تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود و از آن مامور باظهار
کند تا مردم منزلت او دریافته از وی استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند **فصل** در آنکه
شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئله** باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و

مهربان و رحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم علیه الصلوة والسلام قال الله
تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف
رحیم یعنی هر آئینه آمد شما را رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است
بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان است و ترش رو نباشد و مریدان اگر جبر کنند مگر سخن اسلام
و نصیحت بنرمی و شفقت کند و عنف و سخت گوئی نکند که رسول کریم چنین بکرده و از تقصیرات
شان اگر در باره خود بیند عفو کند قال الله تعالی ولیعفوا ولیصفحوا یعنی باید که عفو کند
و از تقصیرات شان درگذرد و قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر یعنی پس
بسبب رحمت خدا که نرم هستی تو برای آنها اگر با آنها می بودی تو ترش رو و سخت دل
هر آئینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنها
و مشورت کن با آنها در کار دین و دور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام است قال الله
تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم یعنی دور مکن کسانی را که یاد میکنند صبح و شام الی قوله
تعالی فتطردهم فتکون من الظالمین اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مریدان منفعت
مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
قال الله تعالی ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا یعنی مگردان چشمان خود را از آنها
در حالتی که اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در رهنمائی نیت اجرت مکن مگر بر خدا قال لا
اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله یعنی بگوای محمد نمیخواهم از شما اجرت جز این
نیست که اجرت من بر خدا تعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند
و میفرمودند رحم الله تعالی اخی موسی لقد اوذی اکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند
خدا تعالی برادر من موسی را که ایذا کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله
عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان

آنحضرت سکونت کردی روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت
در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آمد و آمد تا از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را بمنزل
رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و بران مرد متوجه شدند لیکن نمی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند
درباره او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او با سایر
مخلصان از آنجناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را توجه غیر
میکردم و توجه نمیدادم حق تعالی از من می پرسید که من در سینه تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی
از بندگان من طالب آن نور آمده تو چرا محروم داشتی در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مرا دشنام
داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول می افتاد و چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد
چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص
را با منافق کی برابر میکند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت کار همین است [illegible]
نمیرسد مگر به و شان مخلص معقب این قصه بیان ماند که جنازه عبدالله بن ابی بن سلول
منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود لیکن پسرش از دمن مخلص بود
بجناب آنحضرت بالتجا آمد تا آنحضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت بنماز
ایستادند عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس است
که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِیْنَ
مَرَّةً فَلَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار هرگز نخواهد بخشید
خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر نشنیده نمودند فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار
برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق
حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد که لَا تُصَلِّ عَلٰۤی اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهٖ
یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و ایستاده مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اِسْتَغْفِرْ
لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید

خدا تعالی آنها را ایمان داد باز آنحضرت بر جنازهٔ کسی از منافقان نماز نخواندند **مسئله**
صاحب مسند ارشاد را باید که خود را با وقار دارد و در دروازهٔ بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او
از نظر مرید کم شود در وادهٔ فیض او بها مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست
من رآه عن بعید هابه ومن رآه عن قریب احبّه یعنی هر که آنحضرت را میدید بیاز دور
بر وی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله**
و نیز بعضی مرید آن را بر بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم
نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی
ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند آنحضرت علیه السلام
بترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمود
چون آن مرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را شنید و حکمت در مشغولی برئیسان
قریش آن بود که اگر اینها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام میشدند و ابن ام مکتوم
مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عبس وتولّی ان جاءه
الاعمی یعنی ترشروی کرد و روگردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که
هر که در طلب خدا محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود
اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما وقتیکه ببینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش **مسئله**
و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بد اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه
ملامتیه اینها تجویز کرده اند که آن معنی در کارخانه ارشاد مخل باشد و لهذا صوفیه گفته اند که ریاء الکاملین
خیر من اخلاص المریدین که منصب ارشاد منصبی عالیست نیابت رسول صلی الله
علیه وسلم است حق تعالی میفرماید انّا ارسلناک شاهدا ومبشّرا ونذیرا وداعیا الی الله
باذنه وسراجا منیرا بدرستی که ترا فرستادیم تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری
دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمای بسوی خدا باذن او باشی

چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات نافله است دارمی از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت منست بر ادنای شما **مقام چهارم** در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خداست بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آنرا اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است بحکم استقرا یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الهی که بتوسط عبادت باشد آنرا ثمره عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آنرا تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی است و علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از ان خبر میدهد فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده مَا مِنْ مَوْلُوْدٍ اِلَّا وَقَدْ یُوْلَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ ثُمَّ اَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهٖ اَوْ یُنَصِّرَانِهٖ اَوْ یُمَجِّسَانِهٖ یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر ملت اسلام پس مادر و پدر وی او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اَلنَّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ یعنی جنس انسان کان است مثل کان های زر و نقره از جائی زر می یابد و از جای نقره و از جای آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رذایل نفس اند و جنس عناصر و غفلت لطایف عالم امر و هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برای رفع موانع **فصل** در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و مجاهدات دوم تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کند

بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند و دوم جذب
شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیا اکثر طریق
سلوک را بر جذب مقدم داشتند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر
کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی
و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سایر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان
بتزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند
که هر یک لطیفه را نوری است تا آن نورها بر شود بحکم بصفای آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را
نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز
است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنای سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود و لهذا
حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه
القای ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک
شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف
عالم امر ظلمتها که در تنها بهم برطرف شود و قرب هم حاصل شود و بعد از آن برای تزکیه نفس و قالب
مرید را به ریاضت امر میکنند پس مرید را به ریاضت و امداد توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل
شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که
جذبه که آخر کار بود در ابتدا شروع شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد
و صولت و شدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر کم شد و ریاضت بسهولت آسان گشت و ثواب
عبادات بعد فنای لطائف زیاده شد ازینجا این سیر اسهل و اسرع شده و اگر مرید
سعید پیش از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده

والله اعلم **فصل** در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی بقسمی ترقی پذیرد
که مستبهر باشد و از عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد به چراکه ثواب عبادات
ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چنانکه بالا گذشته که عبادت همه عالمیان بمنزله
ظل است مر عبادت ولی را پس همچنین فرق است در برکات عبادات شان مشایخ گفته اند
که از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل نشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت
کند تا به درجه ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد بقوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ
اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند ملائکه و جبرئیل بسوی حق
در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است گویا کنایه از الست تا چون تمام عمر دنیا هم آنقدر نیا
پس حصول ولایت بمجرد ریاضت و مجاهده متصور نیست. مولوی روم میفرمایند **بیت**
سیر زاهد هر شبی یکروزه راه ❊ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ❊ پس باید دانست که مشایخ
که مریدان را بریاضت و مجاهده امر میفرمایند مقصود ازان تصفیه عناصر است و تزکیه نفس نه
حصول قرب بلکه تصفیه و تزکیه هم بمجرد عبادت نمیشود تا که تاثیر صحبت مشایخ یا دی یار نمیشود
مسئله بعضی اکابر چشتیان میگویند که هر عبادت که دران محنت و مشقت بسیار باشد
آن عبادت برای ازاله رذائل نفس تاثیر تمام دارد لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوة مانوس
و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن ازان مستنبط میشود که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده خِصَاءُ اُمَّتِيْ الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من روزه داشتن است یعنی هر کرا
شهوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت است لهذا رسول کریم
صلی الله علیه وسلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرمودند نه نماز را و حضرت خواجه عالیشان
خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق
سنت است العبادت مفید تر است برای ازاله رذائل نفس و تصفیه عناصر و حصول
قرب الهی لهذا از بدعت حسنه مثل بدعت قبیحه اجتناب میکنند که رسول الله فرموده صلی الله

علیه وسلم کُلُّ مُحْدَثَۃٍ بِدْعَۃٌ وَکُلُّ بِدْعَۃٍ ضَلَالَۃٌ پس نتیجہ این حدیث آنست که
کُلُّ مُحْدَثَۃٍ ضَلَالَۃٌ و بدیہی است که لَا شَیْءَ مِنَ الضَّلَالَۃِ بِھِدَایَۃٍ فَلَا شَیْءَ مِنَ
الْمُحْدَثِ بِھِدَایَۃٍ و نیز در حدیث آمده اِنَّ الْقَوْلَ لَا یُقْبَلُ مَا لَمْ یُعْمَلْ بِهٖ وَکِلَاھُمَا
لَا تُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّیَّۃِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ وَالنِّیَّۃُ لَا تُقْبَلُ مَا لَمْ تُوَافِقِ السُّنَّۃَ یعنی
سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند
تا که موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب
نشود اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم ازان منع نفرمود
ابوداود از انس ابن مالک روایت کرده که لَا تُشَدِّدُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا
عَلٰی اَنْفُسِھِمْ فَشَدَّدَ اللّٰهُ عَلَیْھِمْ فَتِلْکَ بَقَایَاھُمْ فِی الصَّوَامِعِ وَالدِّیَارِ رَھْبَانِیَّۃَ ابْتَدَعُوْھَا
مَا کَتَبْنَاھَا عَلَیْھِمْ یعنی سخت مگیرید بر نفس های خود بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود
پس حق تعالی بر انها سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها یعنی
نصاری اختیار آن کردند و رهبانیت فرض نکرده بود خدا بر انها در صحیحین مرویست که سه کس
نزد ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و از عبادت رسول الله پرسیدند امهات
مومنین از عبادت رسول کریم با نها نشان دادند انها از کم دانستند و گفتند که یا رسول الله
چه برابریست در شان او حق تعالی فرموده لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ
یکی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت که من همیشه روزه میدارم
افطار نمیکنم ثالث گفت که نکاح نکرده ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم صلی الله علیه وسلم
چون در خانه آمد این قصه شنید فرمود اَلَا وَاللّٰهِ اِنِّیْ لَاَخْشَاکُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاَتْقَاکُمْ لَهٗ
یعنی من بدرستیکه نسبت بشما خوف خدا زیاده دارم و متقی ترم لیکن من روزه دارم و افطار
میکنم و شب نماز میگذارم و خواب هم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس هرکه از سنت من
بیزاری کند از زمره تابعان من نباشد اگر کسی گوید که من بریاضت شاقه ترقیات بینیم

وسیاشفات وصفائی باطن می یابم که انکار آن نمیتوانم کرد گفته شود کشف وخرق عادات
وتصرف در عالم کون وفساد از ریاضت دست میدهد ولهذا حکمای اشراقیین و
جوگیان هند بدان متمتع میشوند واین کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است
بجوز و مویز نمی خرند دفع رذایل نفس وقتل شیطان و وسواس بی طریق سنت ممکن نیست
بیت محال است سعدی که راه صفا ۔ توان رفت جز در پی مصطفی صلی الله علیه
وسلم اگر کسی گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند
کسی بمرتبه ولایت نرسد واین باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند
بعضی از ان در متابعت فوقیت دارند بر بعضی واگر به بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها
راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب نباشند دیگر اعمال موافق سنت وصحبت
مشایخ مکمل آنها را دستگیری میکنند و بدرجه کمال میرسانند علاوه آنکه آنچه بدعت در بعضی
اعمال آنها راه یافته بنا بر خطاء اجتهادیست ومجتهد مخطی معذور است وبلکه یک درجه ثواب
دارد ومجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد واگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم
تنگ میشود والله تعالی اعلم **فصل** در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت
کامل تر از آنها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از انبیاء اولوالعزم
مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله** نقصان در حصول ولایت
نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چراکه تنها عبادات آنها مثمر ولایت نمیتواند شد چنانچه بالا گذشت
وجذب مطلق که آنرا اجتبا گویند در حق شان مقصود نیست برای عدم مناسبت او
با حق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام مقصود نیست مگر بتوسط شخصی
که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد وآن رسول الله
است یا نائب او وبدون نائب مناسبت ظاهری با مستفیضان وصول فیض نشوند
است حق تعالی میفرماید لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا

عَلَیْهِمْ مِّنَ السَّمَآءِ مَلَکًا رَّسُوْلًا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که میرفتند قرار گرفتندگان
هر آئینه سفرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت ولهذا بعد وفات رسول الله
صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض نمیتوانند رسید لعدم المناسبة الصوریة
پس واسطه دیگری باید نائب پیغمبر و وارث او وقال علیه السلام اَلْعُلَمَآءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَآءِ
علماء ظاهر وباطن وارثان پیغمبران اند مسئله بعد از انکه سالک بمرتبه کمال
رسید او را از جناب الٰهی بیواسطه فیض میتواند رسید واز عبادات هم ترقیات میتوان کرد
حق تعالی میفرماید وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجده کن وبا خدا نزدیکی جو واز قبر شریف
رسول کریم واز قبور اولیاء هم اخذ فیض میتوان کرد مسئله مقصود اعلی از رسالت رسل
همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه وعقائد از ملائکه هم استفاده میتوان کرد چنانچه
حدیث جبرئیل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هٰذَا جِبْرِیْلُ جَآءَکُمْ
یُعَلِّمُکُمْ دِیْنَکُمْ این جبرئیل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس بعثت
تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که منشأ ولایت است ولهذا رسل از بشر آمدند
حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ هر آئینه آمد شما را رسول از جنس شما و
فرمود لَوْ کَانَ فِی الْاَرْضِ مَلٰٓئِکَةٌ یَّمْشُوْنَ الآیة مسئله بعضی کسان را که استعداد
بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه
ولایت رساند وآنها اویسی گویند چرا که اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه
وسلم اخذ فیض از انجناب کرده مسئله ریاضت تنهائی بی تاثیر صحبت برای ازاله رزائل
نفس وحصول ولایت کفایت نمیکند وتاثیر صحبت انبیا که بالاصالة کمالات ولایت
وکمالات نبوت نیز حاصل میدارند وتاثیر صحبت کسانیکه بتبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای رفع رزائل نفس وحصول ولایت کفایت
میکند لیکن نه آن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت

دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید
بدون ریاضت و سلوک آن است **فائده** جذب الهی که بیواسطه انبیا علیهم السلام
است اجتبا صرف است همچنین آنچه بواسطه انبیا ست و آنچه بواسطه اولیا ست هدایت
صرف است که موقوف است بر انابت و آنچه بواسطه ارباب کمالات نبوت است اصحاب یا
یا غیر آن اجتبا ست که دران بوی هدایت است یا هدایت است که دران بوی اجتبا ست
اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است قال الله تعالی اللّٰه یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی حق تعالی اجتبا میکند هر کرا میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده میکند و هدایت
میکند کسی را که رجوع می آرد **مسئله** جذب مطلق که عبارت است از اجتبا غیر انبیا
را میباشد بسبب مناسبت با مبدأ فیاض اولیا را هم دست میدهد لیکن بعد حصول مناسبت
تام با حق تعالی چرا که از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس
معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی واصل شود و دیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد
در متابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب خدا گردد در حقیقت اجتبای او به انابت
موقوف نباشد پس از آن آنچه ترقیات او را خواهد شد بسیر مرادی خواهد شد **مسئله**
گاه باشد که اجتبا و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد پس درین
صورت مرید از پیر افضل شود مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بر وی نگذارد و از شیخ پرسیدند
که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبدالسلام بن مشیش بود اکنون ده دریاست پنج در
آسمان است و پنج در زمین است. از شیخ پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
حما و باش بود اکنون از ده دریا میخورم دریای نبوت و دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید
از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ بر گردن او باقیست **فائده** چون مذکور شده که
ترقی و قرب از سه چیز است برکات عبادات و تاثیر مشائخ و جذب مطلق پس باید دانست

که از برکات عبادات قوت و وسعت و اقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از
مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و ازان بولایت علیا و از انجا بکمالات
نبوت نتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از جذب
مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد والله تعالی اعلم

وصل در استعداد بدانکه حق سبحانه وتعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود
نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی
هر آینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات دارد و باز رد کردیم
او را پایین تر از پایین تا آنکه مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد
و عمل صالح کرد قال علیه السلام مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَيُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ
الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام اَلنَّاسُ مَعَادِنُ
كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقِهُوا پس
چنانچه در معادن اختلاف است که الیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و الیت آهن
در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی
وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا یعنی بدرستیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد این کیفیات ناشی اند از صفات
نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جای ظاهر میشود
خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ بران دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرده
در حق عمر فرمود اجبار فی الجاهلیة وخوار فی الاسلام و نوعی دیگر است بسبب اختلاف
استعداد انسانی که حرفی او ظلال اسماء الهی اند با ظلال یک مرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی
ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل این نوع استعداد
مستلزم هدایت و ضلالت است هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی است هر آینه بهدایت

خواہد رسید و ہر کہ مبدء تعین او ظل اسم المضل است او ہر آیینہ گمراہ خواہد بود لیکن از بودن
مبدء تعین شخص ظلال اسم الہادی لازم نیست کہ بدرجہ ولایت رسد اما ہر کرا حق تعالی
بفضل خود بمرتبہ رساند آنزمان تفرقہ مراتب بسبب قرب و بعد ظلی کہ مبدء تعین اوست
باصل ظاہر خواہد شد ہر کرا مبدء تعین اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواہد بود
صدیق را چون مبدء تعین دائرہ ظلال لفظا اعلی بود آنحضرت در ہر مرتبہ ولایت ہم اسبق
و اشرف آمدہ **مسئلہ** ثمرہ اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار مبادی
تعینات در ولایت ظاہر میشود خصوصا در ولایت صغری و ثمرہ اختلاف بنوع اول
در جمیع مقامات ظاہر میشود چرا کہ معاملہ با لطائف عالم امر و فیض مبادی تعینات در ولایت
صغری است و چیزی ازان در ولایت کبری ہم دور اکثر دائرہ ولایت کبری معاملہ بانفس
است و در ولایت علیا با عناصر ثلاثہ و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن بیست
وجدانی واللہ اعلم **مسئلہ** ممکن است کہ بعضی اولیا از بقیہ طینت بعضی انبیا پیدا شدہ
باشند و ہم از طینت اکرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پیدا شدہ باشند **سوال**
این معنی بعقول نمیشود چرا کہ ہر کس از نطفہ والدین خود پیدا میشود **جواب** اکثر چیزہا ہستند
کہ بعقل انسان ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا کشف و الہام چنانچہ نقش
ولایت کہ عبارت از قرب بیچون است امام محی السنہ بغوی رحمۃ اللہ علیہ در تفسیر معالم
التنزیل در تفسیر کریمہ منہا خلقنکم و فیہا نعیدکم و منہا نخرجکم تارۃ اخری قول
عطای خراسانی ذکر کردہ کہ گفتہ نطفہ کہ در رحم قرار میگیرد فرشتہ پارہ خاک می آرد
از مکانی کہ در آن دفن کردہ خواہد شد پس در نطفہ می اندازد پس از خاک و نطفہ آدمی پیدا
میشود و خطیب از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود وَمَا مِنْ مَوْلُوْدٍ اِلَّا فِیْ سُرَّتِہٖ مِنْ تُرْبَتِہِ الَّتِیْ یُوْلَدُ مِنْہَا فَاِذَا رُدَّ اِلٰی اَرْذَلِ عُمُرِہٖ
رُدَّ اِلٰی تُرْبَتِہِ الَّتِیْ خُلِقَ مِنْہَا یُدْفَنُ فِیْہَا وَاِنِّیْ وَاَبَا بَکْرٍ وَعُمَرَ خُلِقْنَا مِنْ تُرْبَۃٍ وَاحِدَۃٍ وَفِیْہَا

محبوب نقاش بیچون است ولایت وی

بدفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خاکی است که ازان پیدا شده بود پس چون بارذل
عمر یعنی بوقت مرگ رسد بازگردانیده شود بهمان خاک که ازان پیدا شده بود و دفن
کرده شود دران و درستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و بیکجا مدفون
خواهیم شد میرزا محمد بدخشانی رحمة الله گفته که این حدیث را شواهد است از ابن عمر و ابن عباس
و ابوسعید و ابوهریره که بعضی را بعضی قوت میدهد و قفتیکه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنایز
قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد کنم صادقم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمود که
تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جایز است
که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و از بدو خلقت زمین آنرا با انوار برکات
و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جملهٔ آن چیزی بقیه مانده باشد که خمیر مایهٔ شخصی از اولیا
شود و این امر عقلا محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را در اصطلاح
اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می در آید که گویا جسد او مرصع است
از جواهر و انبیا و دیگران از آب و گل **مسئله** اصالت هرچند موجب فضل است اما فضیلت
صاحب اصالت بر کسانیکه فضیلت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید یعنی که عبد الله
ابن جعفر بموجب نص حدیث صاحب اصالت است حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین
رضی الله عنهم ازوی افضل اند باجماع **مقام پنجم** در مقامات قرب الهی بدانکه
حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمای
حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسمای
و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی
تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال
باشد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث

نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل است و مبنی این سخن بر
کمال لطافت اصل است هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای تعالی را چگونه
ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که
لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسماء و صفات الهی که بدان مناسبت
واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین
مناسبت آنرا بنا بر مسامحت ظل گفته می شود یا در حالت سکر ظل انگاشته میشود چنانچه
حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که اینقسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان
واجب تعالی و ممکن شرع ما به ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است
موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی
وتقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث
است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار
می آید و کشان کشان باصل می برد و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان لله
تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی
الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدا تعالی هفتاد هزار حجاب اند از نور و
ظلمت اگر دور شوند آن حجابها هر آینه می سوخت روشنی روی او تا نهایت بصر او از
خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور شود هر آینه
بسوخت روشنی روی او تا نهایت بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبرئیل
گفت یا محمد دنوت من الله دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل
قال کان بینی وبینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من
از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم و در اثنا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود

که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مراد ازین حجاب
همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لِغِنَایِ ذاتیه اِنّ اللهَ لَغَنِیٌّ
عَنِ الْعَالَمِیْنَ یعنی بسبب بی پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب
برای کثرت می آید و آنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده مؤید قول صوفیان است
که مبادی تعینات مؤمنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار
حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین می فرماید **بیت** خرقت حجب العجم ا
حَتّٰی وَصَلْتُ اِلٰی + مَقَامِ مُحَمَّدٍ کَانَ جَدِّیْ فَاَدْنَانِیْ + یعنی دریدم تمام حجابها تا که رسیدم
من جاییکه بود جد من پس نزدیک گردانید مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت
صغری ازان عبارتست و رسیدن بمرتبه تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در مرتبه صفات است
که آنرا ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چرا مبدء تعین انسان
میگویند **جواب** چون دانسته شد که اِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ پس برای آن صفات
و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و توابع وجود واسطه میشود **سوال** تعین هر شخصی
فرع وجود اوست باهمین وجه چنانچه در حلقه مقرر است پس اسما و صفات بانفسها
مبادی تعینات عالم میتوانند شد پس وجود ظلال چه در کار است و اگر مبادی تعینات میتوانند
پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شده اند **جواب** آنکه مبادی تعینات ظلال شد
لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود والله تعالی
اعلم اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم و رنگ انبیا و ملائکه
معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلالی
و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت
و قهر و غیره صفات هم بمنصه ظهور آید قال الله تعالی وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا
وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّیْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِيْنَ یعنی اگر میخواستیم

ہر آئینہ مبدأ و ہم مرکز ہدایت او ولیکن ثابت شدہ است تقدیرا زین ہر آئینہ پر خواہم کرد جہنم از جنیان و ادمیان **فائدہ** تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکہ آنست کہ در صفات الٰہی دو اعتبار جاریست یکی جہت وجود شان فی انفسہا دوم جہت قیام شان بذات حق تعالی پس صفات از جہت اول مربی انبیا اند و بجہت ثانی مربی ملائکہ اند پس ولایت ملائکہ نسبت بولایت انبیا علیہم السلام اقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکہ را از مقام خود ترقی نیست کہ مفہوم کریمہ وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهٗ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکہ مگر اورا مقام است معلوم کہ ترقی ازان نیست و انبیا را ترقیات است ہم بمقام ملائکہ و ہم بالاتر ازان کہ کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولوالعزم اند الی غیر ذلک ازین جہت انبیا از ملائکہ افضل گشتند چنانچہ عقیدہ اہل حق است چون این ہمہ تمہید مذکور شد پس بدانکہ بسبب ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی اللہ علیہ وسلم و تاثیر صحبت پیر و مرشد کہ از آن علیہ الصلوٰۃ بیک واسطہ یا بواسطہ کثیرہ رسیدہ این صوفی از مقام خود در قربیت حق سبحانہ تعالی ترقی میکند بانکہ آن صوفی را بجناب الٰہی آنقدر قرب بہم رسد کہ اصل او راست یعنی ظل را کہ مبدء تعین اوست آنزمان بر صوفی در اصطلاح اطلاق ولی کردہ میشود و مراتب قرب ہر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم بصورت دائرہ بنظر کشفی می در آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطر دائرہ بنظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعہ و نفس مشہود میگردد و لطائف پنجگانہ عالم امر در قوس فوقانی ظاہر میشود و از گذشتن آن ظلال اسما و صفات ہم بصورت دائرہ مشہود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر میکند و ترقی می نماید تا بحدیکہ در دائرہ ظلال داخل میشود و با اصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد و بوجود اصل باقی می بیند و خود را دران فانی و مستہلک می بیند بقسمی کہ از خود ہیچ عین و اثر نمی یابد و بوجود اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی اللہ گویند و این دائرہ ظلال دائرہ ولایت صغری و ولایت اولیا باشند اکثر اولیا ہمین ظلال را دائرہ صفات گفتند و صفات را عین ذات دانستند در حالت سکر انا الحق قایل

بیان سیر الی اللہ

قایل شده اند بعد ازان چون از مبدء تعین خود ترقی کرده به دایره ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی الله گویند و در حقیقت این سیر الی الله است **فائده** بدان ای برادر که هرچند صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علمای کلام بدان تکلم کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیرها نهایت ندارند اسمای حسنی بعبارتی بودند و در آن احادیث دیگر اسما و در توریت هزار اسم مذکور شده اما در آن منحصر نباید دانست که نهایت ندارند حق تعالی میفرماید وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّهٗ مِنْۢ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند کلمات الهی بپایان نرسند یعنی کلمات مرح که بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند چنانچه سعدی گفته **بیت** نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ** بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ** چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هرچه نزد شما است فانی است و هرچه نزد خدا است باقی است پس اگر در ولایت صغری در مراتب ظلال کسی تفصیل سیر کند ابد الاباد منقطع نشود لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر است سیر میکند و نیز ظل را ظلی باشد و آنرا ظلی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه الی ماشاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده باصل خود میرسد و در آن فانی میشود و ازان ترقی کرده در اصل آن فانی میشود همچنین هر ظل که میرسد خود را در آن فانی و مستهلک می بیند و وجود آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته **بیت**

مقصد و مقصود قالب دیده ام ** همچو سبزه بارها روییده ام ** بعد ازان اگر عنایت شامل حال صوفی شود ازانجا عروج واقع شود و بمتابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دایره اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوایر ظلال است و سیر که در آن واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر آنرا

سیر الی الله

سیر فی

بتبعیت این دولت رسیده هر کرا رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانهٔ عالم امر نهایت
این دائره است بعد ازان بمحض فضل الهی جل شانه ازین مقام عروج واقع شود سیر دائرهٔ حصول
اینها خود بود و اگر گذشت آن دائره اصول و بعد از طی آن دائرهٔ فوقانی ظاهر میشود حضرت
مجدد الف ثانی میفرمایند که چون قوس ظاهر نشده تا بهمان قوس انحصار کرده اند درین
سری خواهد بود که بر آن اطلاع نبخشیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شدند
مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس همدرین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح
صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس
میفرماید و بمقام رضا ارتقا مینماید این موطن منتهای ولایت کبرای انبیا است حضرت مجدد
میفرمایند که چون سیر تا بانجا رسانیدم متوهم شد که کار تمام شد ندا دادند که اینهمه تفصیل
اسم الظاهر شد که یکبازوی طیران است و اسم الباطن متعلق از مبادی تعینات ملا اعلی
است و شروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملائکه
حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد
معلوم شد که ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه
را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق
اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار والثلج است و فوق آن بفضل الهی چون سیر
واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم
السلام و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات
نصیب است و در میان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است
و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص
به بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری

وکبریٰ و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال آنست در دائره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که
بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود چون بمرکز
آن دائره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات
اولوالعزم است عالی است از متابعت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب دهند قیام
استیابوی باشد یعنی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب
بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت
که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم
المحض ای فرزند این ماجرا در توهم نیافتی که عنقا در شکار آمد فهو سبحانه وراء الوراء
ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این ورائیت نه باعتبار
حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار شیوع عظمت و کبریا هست که مانع ادراک است
فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی الوجدان یعنی حق تعالی در وجود قریب تر است
و در ادراک بعید تر بعضی مکمل مرادان باشند که درون سراوقات عظمت و کبریا بطفیل
انبیاء علیهم السلام ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند فضول معهم [illegible]
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته منفک
نیست درین موطن سیر عنصر خاک است کمالات این مقام مخصوص بهیئت وحدانی است
همچنین کسی بعد قرون متطاوله هزارها ساله پیدا میشود و ظهور سراوقات عظمت و کبریا
متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که
آنرا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه
بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار
قرآن مجید غالبا ورود ثقلی بر باطن عارف است گویا کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا

تنبیه

حقیقت

سبب ستیلا بر تو نازل کنیم کلام ثقیل اسما باین معرفت دارد حضرت مجدد میفرمایند که فوق
این مرتبه مقدسه مرتبه ایست بس عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که اسما باین حقیقت
صلوة رفته باشد انچه در قصه معراج آمده که قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰهَ یُصَلِّیْ یعنی باش
اے محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجود و دنیا در
گذرد و فوق العابد هو المعبود در ینمرتبه کمال وسعت و امتیاز بیچون نسبت حضرت عروة الوثقی
میفرمایند که استلذاذیکه در عین ادای صلوة است نفس را در آن حظی نیست و در عین التذاذ
در ناله و فغانست و رتبه نماز در دنیا رتبه رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند
که دولت رویت که سرور عالمیانرا در شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر
میشد و لهذا فرمود اَلصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ و فرمود اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ
فِی الصَّلٰوةِ حضرت عروة الوثقی میفرمایند هر چند در دنیا رویت نیست اما کار رویت است
یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه مقدس که فوق حقیقت صلوة است استحقاق
معبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است در آن موطن وسعت نیز کوتاهی مینماید
اگر چه بیچون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت
صلوة است و فوق انمقام معبودیت صرف است که هیچکس را ازان دولت میسر نیست لیکن
الحمد لله سبحانه که نظر را از انجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده مصرعه
بلا بودی اگر اینهم نبودی ❊ و حقیقت کلمه لا اله الا الله در ینموطن محقق میگردد و معنی لا اله
الا الله نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در شرع معنی این کلمه قرار یافته
و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن انسب بمبتدیان او سطا است و لا مقصود فوق لا
و لا وجود است لا معبود الا الله در ینمقام ترقی در نظر وحدت بصر و البته بعبادت
صلوة است نه عبادت دیگر که در تکمیل صلوة مدد فرماید و نقص آنرا تلافی کند ❊

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد

رضی الله عنه آنرا ولایت صغری می نامند چون دیگر مقام ثابت نمایند تعین اول که آنرا وحدت
تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که بواحدیت تعبیر میکنند
و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات میگویند درهمان مقام اثبات مینمایند و حضرت مجدد رضی الله
عنه میفرمایند که ولایت صغری دائره ظلال حقایق ممکنات است سوای انبیا و ملائکه
علیهم السلام حقایق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری
تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین التعینین سابق مذکور گردید
و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آنرا الصفت العلم یا شان العلم تعبیر فرموده اند
این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود بعد ازانکه بکمالات نبوت و رسالت
و اولوالعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم
خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف و اسبق اجزاء اوست حقیقت محمدیست بعد
ازان بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دائره خلت است
که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چون بمرکز رسیده
شود انهم دائره ظاهر میشود که محیط ان محبت صرفه است که مبدء تعین موسی کلیم الله است
علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه وسلم
و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت
صرفه آن حقیقة الحقائق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و
محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای کسرور کائنات دو ولایت
است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقة محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا
حقیقة احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که دران سیر قدمی را
گنجائش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقة احمدیست ممکن نیست لیکن قریب مرض
موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

حقیقت محمدی
[illegible]
حقیقت محمدیه

ترقی از اینجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که آمعنی
از آنحضرت یعنی حضرت مجدد در بیان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف
اولیاء بکشف حضرت مجدد رضی الله عنه در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد میفرمایند که ظل
شئ بسیط است که خود را باصل شئ وانماید و سالک را بخود گرفتار میسازد پس آنان در
تعین ظل تعین اول اند که در وقت شروع سیر عارف بر اصل تعین اول که تعین حبی است
ظاهر گشته **سوال** علم از صفات حقیقیه است و حب از صفات اضافیه و وجود حب
اسبق است چه حب فرع وجود است آنها را ظل تعین حبی گفتن راست نیاید **جواب**
علم از صفات حقیقیه است و ظل مرتبة التعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات
است که اول اعتبار که بظهور آمده حب است اگر حب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی
آمده کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است
تعین وجودی گویا ظل است تعین حبی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را بهم ذات خود را
سید اند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند دائره ولایت کبری و ولایت علیا است
و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون که در مرتبه علم است وصول بآن کمالات
نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوا العزم است و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة
و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آنرا وجود نفس الامری است
مثلا زید در خارج موجود است و وجود او امریست اعتباری که در خارج موجود نیست اما
نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریست چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه
بطور سوال و جواب فرموده‌اند **سوال** تعین اول وجودی است و وجود او در خارج موجود نیست
نزد این بزرگواران چیزی بجز ذات خدا استقلالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات
و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از وی سابق باشد
بآن خلاف مقدر است **جواب** گوییم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گوییم بالمعنی

که مادرای علم او را بهمه نسبتی است گنجایش دارد والله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی میفرمایند که باید دانست که معنی تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده جسد با وجود شد بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تنزیه و مناسب کلام انبیاست علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُوْرِیْ

معنی تعین اول

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی را دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم رجوع من الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است حق تعالی فرماید لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشته کردمی هم بصورت مردی کردمی اگر فرشته را پیغمبری سفیر ساد و اورا بصفات آدمیان مساختم تا در میان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت اولی در نظر کشفی چنان مینماید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظر می آید که گویا از جناب حق بسوی خلق می آید درینحالت صوفی غمگین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد —

فصل اینهمه مقالات در عروجات که درمیان آمده بعد هزار سال حق تعالی بمجدد الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق بآن لب نکشوده اینهمه مبنی برآنست که درمیان امم سابقه برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید وَاِنْ مِّنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيْهَا نَذِيْرٌ یعنی نبود هیچ شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبر و بعضی از انها بمرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد انبیا یک لکه و بست و چهار هزار و عدد رسل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا قریبان پیغمبری اولوالعزم مبعوث میشد بعد هزار سال از آدم نوح علیه السلام و همچنین بعدها و ابراهیم

و بعد از موسی و بعد از عیسی علیه السلام و بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین
شدند بعد وفات او اولیا امت او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبران اند و در میان آنها
شخصی مثل رسولان در میان انبیا بر سر هر صده بمزید فضل امتیاز یافته و تجدید کرده —
ابوداود وغیره از آنحضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث فی هذه الامة
علی راس مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد درین امت
بر سر هر صده شخصی را که تجدید دین کند چون هزار گذشت و نوبت اولو العزم رسید حق تعالی
موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سائر اولیاء مجددان مثل
اولو العزم باشد در انبیا و رسولان و او را از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه و سلم آفرید
و آن مقامات و کمالات داد که کسی ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شایع و
جلوه گر گردانید از آن امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند او از پدر و جد خود رضی الله
عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابشروا و استبشروا انما مثل امتی مثل
غیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم فوج منها عاما ثم اطعم
فوج منها عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا
یعنی خوشی ده باشید و خوش باشید بدرستیکه حال امت من مانند حال باران است
دریافته نمیشود که آخر آن بهتر است یا اول آن یا حال امت من مانند باغ است
خورانیده میشوند مردم از آن باغ قسمی از میوه سالی و قسمی در سالی دیگر شاید که قسم آخر
آن پهناورتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوبتر باشد در خوبی و از
ابی هریره در کتاب الزهد بیهقی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه و سلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید
یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شهید باشد

ازین احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که علوم و کمالات شان پنهان و در
تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبهٔ کفر
و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد والله اعلم **خاتمه در سلوک نقشبندیه**
جمیع مسلمانان را خصوصا صوفیان طریقهٔ نقشبندیه را که بنای طریق شان منحصر است بر
اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرایض و واجبات و محرمات و
مکروهات و مشتبهات و سنن پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عبادات و عادات دریابند و مهما امکن
در اتباع سنت کوشند خصوصا در اتباع فرایض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتبهات
رعایت سنت محکم گیرند در طهارت بدن و ثوب و مکان و سائر شرائط نماز احتیاط کلی
نمایند اما در طهارت ظاهری بمرتبهٔ وسواس نرسانند که مذموم است و نماز پنجگانه در مساجد
بجماعت گذارند بقسمی که تحریمهٔ اولی فوت نشود و کثرت جماعت و بهترین کسان را امام طلب نمایند
در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام است پس هر قدر که
امام کامل تر باشد نماز کامل تر میشود و جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک
رعایت کنند و نماز باطمینان تمام گذارند و قرآن بتصحیح و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را
اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت موکده است
از دست ندهند و روزهٔ ماه رمضان مبارک باحتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه و یا غیبت
ثواب روزه از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشر اخیره رمضان لازم
گیرند و لیلة القدر را جویان باشند و اوقات را بذکر معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی
باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری
مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه و سلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح
خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ترکات خود یک درهم نگاه نمیداشتند و
از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا وغیره حقوق و رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از

مشتبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر
واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قویست اما حقوق
الناس در بخشش نمی آیند و نکاح سنت پیغمبر است اما اگر ادای حقوق آن نتوانند کرد در زمانه
بخوف فوت اکثر فرایض و سنن اگر از ان باز مانند بهتر باشد درین کلامی مختصر نوشته شده تفصیل
آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای فرایض و واجبات و اجتناب از مکروهات و
مشتبهات بر صوفی لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده
که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند پیش از فنا نفس بکثرت
نوافل و تلاوت قرآن ترقی در ترتیب دست نه دهد حق تعالی میفرماید لا یمسه الا المطهرون
یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است
همچنین ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرمایند جددوا ایمانکم
یعنی ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود تکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله جمیع مشایخ سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی
بجهر میگویند و از ان میچیند و نقشبند ذکر جهر را بدعت دانسته اند بذکر خفی اکتفا کرده اند
پس برای فنا رقایب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید میدانند و دم را
زیر ناف بند کرده و لا را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفه
روح که زیر پستان راست است فرود می آرند و کلمه الا الله از انجا بالقلب که زیر پستان چپ است
ضرب میکنند همچنین بملاحظه معنی که هیچ مقصودی نیست جز ذات پاک او بر عایت طاق بعمل
می آرند و این را وقوف عددی گویند این عمل از خواجه عبدالخالق غجدوانی و از حضرت
خواجه کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی بزبان مفید است که
که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن

ترقی بتلاوت قرآن وکثرت نماز است چنانچه بالا درمیان مقامات تذکره شد شخصی از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم همسایگی او در بهشت طلب کرد فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت این هیچ آن
آنحضرت فرمود پس مدد کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود وکثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفید است
وهم برای منتهی حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه بمراتب ولایت
میتواند رسید مبتدی را اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال میفرمایند چون آنرا از ان مراقبه
جمعیت دست دهد مراقبه معیت وملاحظه قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم یعنی خدا با شما
است هرکجا که باشید میفرمایند وبعد فنای قلب مراقبه اقربیت میفرمایند وملاحظه نحن اقرب
الیه من حبل الورید یعنی خدا نزدیکتر است بسوی او از رگ گردن وبعد فنای نفس مراقبه محبت
وملاحظه یحبهم ویحبونه میفرمایند یعنی خدا دوست میدارد ما را وما دوست میداریم خدا را
چون فنای تام دست دهد در کمالات نبوت فلفوق آن بر مراقبه ذات بحت مواظبت نماید
بعد فراغ از ذکر وفکر وفرایض ونوافل اگر مصاحبت ومکالمت با علمای مفتیان وصلحا دست
دهد غنیمت دانند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیاداران مجتنب باشند واگر صحبت صلحا میسر نشود
تنها نشستن یا بخواب رفتن خوب است العزلة خیر من الجلیس السوء والجلیس الصالح
خیر من العزلة یعنی گوشه نشینی بهتر است از همنشین بد وهمنشین نیک بهتر است از عزلت
صحبت ومخالطت جهال وفساق وکسانی که در دنیا بیشتر انهماک دارند کارخانه باطن
را خراب میکند خصوصا در حق صوفیان مبتدی سخت مضر است که آب اندک را نجاست پلید
کند وهمنشینی با صوفیان وصاحبدلان واولیاء الله از ذکر وعبادت الهی هم مفید تر است
صحابه باهم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم مولوی
روم میفرماید بیت یکزمان همصحبتی با اولیا * بهتر از صد سال بودن در تقوا *
وحضرت خواجه احرار فرموده بیت نماز را بحقیقت قضا بود لیکن * نماز صحبت ما را
قضا نخواهد بود * مردی دیگری را گفت که با یزید صحبت میدار آن شخص جواب گفت که من

صحبت با خدا دارم آنکه گفته اند صحبت داشتن با بایزید بهتر است از صحبت داشتن با خدا تعالے یعنی تو لایق صحبت خود و موافق حوصله خود فیض و برکت از جناب الٰہی میبردار و در صحبت بایزید موافق علو مرتبه او تو فیض خواهد رسید فتشوهی و دور شو از اختلاط یار بد ٭ یار بد بدتر بود از مار بد ٭ مار بد تنها همی بر جان زند ٭ یار بد بر جان و بر ایمان زند ٭ الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالے علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب عمل یقربنی الیک آمین آمین

خاتمه

بفضله تعالے کتاب ارشاد الطالبین من تصنیفات جامع کمالات صوری و معنوی جناب قاضی ثناء الله صاحب پانی پتی مجددی نقشبندی صاحب تفسیر مظہری قدس الله سره العزیز بماه صفر ۱۳۱۸ ہجری مطابق نومبر ۱۹۰۰ء در مطبع احتشامیه واقع مرادآباد مطبوع شده بر شایقین گشت ـ

اشتہار کتب

مصنفه جناب مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی رحمة الله علیه

آب حیات ـ تقریر دلپذیر ـ ہدیة الشیعه ـ توثیق الکلام ـ تحذیر الناس ـ اسرار قرآنی ـ الحق الصریح ـ تصفیة العقاید ـ تحفه لحمیه ـ مباحثه شاہجہانپور ـ لطائف قاسمیه ـ فیوض قاسمیه ـ اجوبه اربعین حصه اول ـ حجة الاسلام ـ مکتوبات عکس

مصنفه مولانا رشید احمد صاحب گنگوہی سلمه الله تعالے

الشمس اللامعه ـ ہدیة الناس ـ لطائف رشیدیه ـ

دیگر کتب

ترمذی شریف ـ تفسیر رحمانی ـ مسلم شریف ـ تفسیر حسینی ـ روضة ... ـ اکسیر اعظم ... مولانا قاضی احتشام الدین صاحب ـ رقعات سراجیه ـ قصائد شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی ـ قواعد عمده ـ کلمات طیبات مکتوبات شاه عبد القادر جیلانی و مرزا مظہر جانجانان و شاه ولی الله صاحب

بعد اختتام این رساله نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب
نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعه مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی
وظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود
که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه و عقائد مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیا
هندوستان است در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت
مستغنی از بیان است کتاب سفینة الاولیا و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکره
اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل و دو برحمت حق پیوست۔

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر شمس الدین سلمه الله تعالی۔ بدانکه حج عبادت بدنی است و مالی و این طائفه را در حج
سرها و کارها است و بتحقیق زیارت کننده کعبه معظم چون زیارت کننده خداوند است جل و علا
و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم است مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است
نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم
و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید بازگشتم سال دوم
چون بحرم رسیدم چشم ضمیر بکشادم خداوند خانه را دیدم و خانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت نگنجد
و در عالم وحدانیت زحمت دوئی نه محبوب و خانه و من سه باشد آنکه دو بیند ملحد بود من که سه بینم
چگونه ملحد نباشم در حال بازگشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت و پرده
عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم برافروخت و هستی مرا بانوار تجلی بسوخت و این
خطاب بسرم رسانید ندانت زایری حقا فحق علی المزوران یکرم زایره۔ بیت۔ تا چشم سر بکشادم
نور رخ تو دیدم ٭ تا گوش بر کشودم آواز تو شنیدم ٭ چون محبان صادق را جمال آنخانه از
محبوب بے نشان نشانی است چه کنند بدان خوذ التسلی و همچنانکه گفته اند من منع النظر یتسلی
بالاثر هر که از دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب خوذ التسلی و همچنون گرد خانه

هر صبح و شام گشتی و خاک در دیوار بوسیدی و گفتی شعر اطوف الی جدار و یا لیلی ✤ اقبل ذا الدیار و ذا الجدارا
فما حب الدیار شغفن قلبی ✤ و لیکن حب من سکن الدیارا ✤ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرد دل مینالند و امید
میدارند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند و از ایشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب بداند
که مقصود وی از ان در بر خواهد آمد و مطلوب وی را از ان در بر خواهد آمد اگر مدت مقامش که وی را در دار فنا خواهد بود همه
از ان در بر خیزد و نداکند برو رهرو که خواهی رو و بسوی هر که خواهی دو اگر پای کلیم گیری دست نگیرد اگر سر بر قدم
مسیح نهی نپذیرد هر که را جان میباید در او را گیرد هر کرا جهان می باید بر وی را آویزد و هرآینه همین معنی در سخن [illegible]
سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم رفته است الحجة المبرورة خیر من الدنیا و ما فیها حج پسندیده بهتر از دنیا و آنچه در دنیا
است چون بنده دل از همه اهل و فرزند بر دارد و روی براه درگاه آرد و چون بعد جد و جهد و مشقت بشاید جمال
کعبه ببیند هر آینه لذت یافت جمال کعبه وی را چنان بود که همه لذات جهان از وی نه آن زحمت نماید و اگر درین
حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب وجود از پیش بر آید بعرش که کعبه اهل آسمان است مکاشف شود و چون
محرمان قدسی گرد عرش مجید طواف کردن گیرد در بمقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله
آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سرش از مکنونات در گذرد و از محسوسات و معقولات بر گذرد و بنیابت
دیدار محبوب سعید گردد و حاشش از ادراک عقول و اوهام بعید گردد پس برین معنی حجة مبرورة خیر من الدنیا
و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است الحجة المبرورة
ما لها جزاء الا الجنة حج مبروره را جز بهشت نیست یعنی چون محبت و عشق و دیدار محبوب از اهل و فرزند
بیخانمان و جان و دل در میان نهاد و مطلوبش هر آینه بخلعت رضا و بتشریف لقا مشرف گرداند که گفته
ایشانست که اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت بر ضمیر منیر طالبان
نگذشتی و هیچکس از ایشان بر بهشت قدم در جنت فردوس ننهادی ای برادر بهشت صوفی است که در رضای
محبوب در آن نشست غواص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز لؤلؤ شاهوار بر نیارد محققی گفته است
رباعی شربتی وصل را بهشت خسی است ✤ در ره عاشقان بهشت بسی است ✤ نزد ایشان خود
بهشت و دوزخ نیست ✤ تا پرد مرغ دام و دانه یکی است ✤ آن مرغان در هوا [illegible] امید

ذره حضرت صمدیت می پرند و نام شان در هوا باشد مهر ہزار گردانند و دوام از آنجا باشد حاصل الامر خواجه
ذکر محبت و شوق رود حدیث بهشت و نعمت و دوزخ چه کند محمد بن فضل رحمة الله علیه گوید عجب
ازان دارم که اندر دنیا خانه وی طلبند چرا اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه باشد که یابد و باشد
که نیابد اما مشاهده لا محال باشد اگر زیارت سنگی که سالی یکبار نظر باشد فریضه بود پس زیارت دلی
که روزی سیصد و شصت بار نظر باشد او لیتر فریضه بود آنکه بانی دوستان مادرزاد را به زیارت
خانه و در زیارت دل خاک مصیبت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت او با خود باید گریست الغرض حاصل
و تدبیر دست باید شست خوش گفته است بیت من در پی صحیح طریق الطالب شهباستم
بدر دزبا و رزاد را از چاه کے مقبل کنم ازخود و از طاعت خود منکر باش یا ان خود را بنظر زنا ببین
عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را مزدوری و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت
ربوبیت بساطی است که هرکه بحاشیه آن بساط رسید همه عوی هاش پرید و همه پرهاش فرو ریخت
و همه حسناتش رنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهانست گنگ گردد
و اگر عالم عالم است جاهل گردد و چون در عظمت عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات عدم بینی
و چون سلطان عزت و قدرت او نگری همه معدومات را موجودات یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار
چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیافریند و هر نفسی از انفاس ایشان مقام قاب قوسین دهد
در جلال او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی
انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه بر روی زمین کافری و مشرکی است
در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی است
همه را در یک سلسله قهر کشد و خالداً مخلداً در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد
آری برادر آنجا که قدرت و عظمت او علم زند مکنونات و مقدورات و مخلوقات را چه خطر مرد
کودکی خود را به دبیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آمد او را پرسید امروز استادت
چه آموخت گفت اینکه الف که هیچ ندارد والسلام —

اردو عام فہم عبارت مین قرآن کی تفسیر
اکسیر اعظم
فقیر نے یہ تفسیر اردو مین لکھنا شروع کی ہے کوئی بے اصل مضمون اسمین
درج نہین ہوتا ہر روایت کا حوالہ کتب حدیث سے لکھدیا جاتا ہے جسکا نام
مذکور ہوا اوسکا مختصر و عجیب تذکرہ حاشیہ پہ لکھدیا جاتا ہے تفسیر مطابق حدیث
اور اقوال صحابہ اور تابعین کے لکھی جاتی ہے عبارت عام فہم ہوتی ہے
سید احمد خان کی تفسیر کا بھی پورا جواب دیا گیا ہے۔ رمضان ۱۳۱۰ھ سے
اشاعت اوسکی ایک جزو ماہوار ہوتی تھی اسیطرح شعبان ۱۳۱۲ھ تک ایک جلد
اوسکی تمام ہوئی جسکی قیمت اب ۱۲ ہے اور رمضان ۱۳۱۲ھ سے جلد ثانی شروع
ہوئی جو لوگ تین روپیہ سال قیمت پیشگی مع محصول دیتے ہین اونکو دو جزو
اور جو ۲ سال دیتے ہین اونکو ایک جز ماہوار دیا جاتا ہے ۔
المشتہر
محمد احتشام الدین مراد آباد محلہ قاضی ٹولہ